

## مکتبی بر مقاله پالوچان و عياران

## (بخش دوم)

آنچه تعجب مرا در بخش دوم مقاله آقای جهانی برانگیخت، این است که در مورد یعقوب بن لیث و برادرش عمرو از کتب و منابع ضعیف و کم اعتباری که در خارج از سیستان و از لحاظ زمانی پنجصد ششصد سال بعد تر از دوران حکومت یعقوب لیث تألیف شده اند، نکات و مطالبی اقتباس شده که در آنها از یعقوب لیث و برادرش به بدی یاد کرده اند. منابع عمده مورد رجوع آقای جهانی چند کتاب آلوده به افسانه مثل تاریخ گزیده (تألیف قرن هشتم هجری) و تاریخ روضة الصفا تألیف میرخواند و تاریخ حبیب السیر از خواندمیر هروی، هر دو از مؤرخین عهد تیموریان هرات (قرن نهم هجری) میباشند که بسیار دورتر از عصر صفاریان و در محیط های بیگانه نوشته شده و از اعتبار کمتری در میان اهل تحقیق پیرامون صفاریان برخوردارند.

آقای جهانی باید کمی به خود زحمت میداد و منابع و کتب تاریخی دیگری را که در عهد صفاریان نخستین (قرن سوم هجری/نهم میلادی) و یا ۳۰-۴۰ سال بعد از درگذشت رهبران نخستین صفاری در عهد سامانیان و حکومت امیر ابو جعفر احمد صفاری از نوادگان عمرواللیث (۳۱۱-۳۵۱ هجری)، نوشته شده و یا کتاب احیاء الملوك ملكشاه حسین صفاری که در قرن یازدهم هجری در عهد شاه عباس صفوی نگاشته شده، مورد مذاقه قرار میداد و یا به تاریخهای معتبر عهد غزنوی چون: تاریخ گردیزی و تاریخی بهیقی رجوع میکردند و یا اینکه از سفرنامه های جغرافیه نگاران عربی (چون صورت الارض ابن حوقل و التفهیم فی معرفة الاقالیم ابو عبدالله البشاری مقدسی و غیره) را که یک قرن بعد از یعقوب و عمرواللیث، سیستان را از نزدیک دیده و در سفرنامه های خود در مورد عمران و شکوفائی شهرهای سیستان بر اثر توجه شاهان نخستین صفاری نکات جالب و خواندنی نوشته اند و هنوز تا آن زمان در اوج شکوه قرار داشتند، استفاده میکرد و معلومات خود را تکمیل مینمودند.

آقای جهانی بدون توجه به تاریخ با اعتبار سیستان که آیین تمام نمای اوضاع سیاسی و اجتماعی سیستان و شهرهای بست و غزنی و کابل و بلخ و هرات و غیره است و یکی از سه کتاب کهن و معتبر تاریخی در زبان فارسی دری بشمار میرود و همطراز تاریخ بهیقی و تاریخ گردیزی می باشد، و نیز بدون اعتنا به نوشته ها و کتب و رسالات متعدد نویسندگان معاصر داخلی و خارجی در باره عیاران، صرف با مطالعه سطحی چند منبعی که در اختیار داشته، در یک نتیجه گیری کلی در مورد یعقوب لیث و برادرش چنین مینویسد:

«مورد گوروچی یعقوب بن لیث او عمرو بن لیث د څه کم څلویښتو کلونو قدرت په زمانه کې د جنگونو، ښارونو لاندې کولو او خزانو د لوټلو پرته بل هېڅ کار نه دی کړی؛ او د قدرت په زمانه کې یوه شپیه هم، د مرحوم غبار د ادعا په خلاف، د ملاکانو څخه د غریبانو د حقوقو د اخیستلو غم ورسره پیدا سوی نه دی. د هغوی جنگونو، د نورو لویو فاتحینو په څیر د قدرت د قلمرو د پراخولو، خزانو د لوټلو او غلامانو او بندیانو د زیاتولو بل هدف نه درلود. هغوی ټول جنگونه د اسلام په قلمرو کې وکړل؛ دواړو خواوو ته مسلمانان، او زیاتره بیوزلي او غریب خلک، وژل کیدل، ګواکې عیار زموږ د مورخینو او قابوس نامې د لیکوال د ادعا په خلاف ملايکه نه ده.»

ترجمه: «ما می بینیم که یعقوب لیث و برادرش در مدت چیزی کم چهل سال سلطنت خود، بجز جنگ، تخریب شهرها، غارت کردن خزانه ها هیچ کار دیگر نکرده اند و برخلاف ادعای مرحوم غبار، در عهد زمامداری خود هیچ وقت در غم گرفتن حقوق مظلومان از ظالمان و ملاکان نبودند. آنها مثل اکثر فاتحین بزرگ دیگر بجز توسعه قلمرو قدرت و غارت خزاین و ازدیاد بردگان خود هدفی دیگر نداشتند. آنها تمام جنگها را در قلمرو اسلامی کردند که زیاد تر مردم مظلوم و ناتوان در این جنگ ها کشته میشدند. گویی که عیار، برخلاف ادعای مورخین ما و نویسنده قابوسنامه، ملايکه نبودند.»

در اینجا باید اشاره کرد که هیچ یک از مورخین ما، نگفته و یا ننوشته اند که عیاران «ملايکه» بوده اند. ملايکه موجودات نامرئی آسمانی اند که بگفته ملاها کارشان ثبت و ضبط و راپوردادن اعمال انسانها به الله (که خود آگاه به اعمال انسانست) میباشد. آنها کاری به خیر و شر ما آدمها ندارند، ولی عیاران، موجودات زمینی و انسان بودند و کار و هدف شان خیر رسانی و دستگیری از انسانهای مظلوم بوده است، و اگر از این منظر به آنها نگاه شود، آنها از جهت خدمت به خلق الله موجودات مفید تر از ملايکه بوده اند.

به هر حال، جملات فوق الذکر آقای جهانی بوضاحت نشان میدهد که ایشان، در یک موضوع بسیار مهم اجتماعی- سیاسی تاریخ کشور، از دقت لازم کارنگرفته و عجولانه حکمی صادر کرده که نباید صادر میکرد، زیرا با این حکم خود خواسته طوری به دیگران وانمود کند که جز ایشان، کس دیگری تاریخ را نمیداند و اگر میدانند

دپاڼو شمیره: له ۱ تر ۵

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پزوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرو مخکي په څير و لولئ

صادقانه نوشته نمیکنند. داشتن چنین ذهنیتی در واقع جز تخریب تاریخ کشوریا تحریف تاریخ، تعبیر دیگری ندارد. توقع من از نویسنده و دانشمندی مثل آقای جهانی بسیار بالاتر از چنین نوشته های جزمی و غیردقیق و کمی احساساتی بود.

توجه به متون معتبر تاریخی بیانگر این حقایق اند که یعقوب لیث و برادرش عمرو و سایر افراد دانشمند منسوب به خانواده صفاری در سیستان در حق مردم تحت قلمرو خود کارهای ماندگار بسیاری کرده اند که برای فرزندان این آب و خاک مایه افتخار است نه مایه شرمساری.

در اینجا، فقط میخوام اشاره کنم که چند ماه قبل هموطنی بنام "سرتیب" از قندهار در ایمیلی از من تقاضا کرده بود تا در مورد عیاران مطلبی برای جوانان بنویسم و به نشر بسپارم. برایش وعده دادم که بزودترین فرصت این تقاضای شان برآورده خواهد شد. در ماه سپتامبر ۲۰۱۳، من فرصت یافتم تا در مورد عیاران به حیث یک قشرمهم اجتماعی در شهرهای سیستان و خراسان و نقش شان در جلوگیری از ظلم و اجحاف زورمندان بر مظلومان در دوران زمامداری صفاریان و سامانیان و غزنویان فراهم آورم که نسبت به اطلاعات مرحوم غبار و مرحوم حبیبی، تا حد زیادی جامع تر و مفصلتر است، و در چند بخش زیر عنوان «عیاران، کیها و از کجا بودند؟ مرام و مقصد شان چی بود؟ کارنامه های شان کدام است؟» در پورتال معتبر افغان جرمن آنلاین به نشر سپردم که در آرشیف مقالاتم از شماره ۴۲۱ بعد قابل دسترسی است. بعدها سه مقاله در باره شخصیت ممتاز و تاریخی یعقوب لیث به عنوان کسی که از عیاری خود را به پادشاهی رساند، و پرچم استقلال سرزمین های تحت قلمرو صفاری را در برابر خلیفه بغداد به اهتزاز در آورد، تهیه و نشر کردم. این مقالاتم نیز بعد از شماره ۴۲۶ در آرشیف مقالاتم قابل دسترسی است.

کاش آقای جهانی بر این مقالات که حاصل مطالعات ده های کتاب و رساله و سیاحت نامه و تاریخ و جغرافیای سیستان و خراسان و ماوراء النهر و ایران زمین است، نظری می انداخت و نتایج زحمات چندین ساله ما را که در استقامت نظریات و یادداشت های استوار و مؤرخ نامور کشور، هریک مرحوم غبار و مرحوم حبیبی، تهیه و تالیف شده است، به نظر استحضار میدید و بحث عیاران را که جالب ترین فصل تاریخ افغانستان به حساب می آید، چنین لکدکوب نمیکرد. آقای جهانی ظاهراً با یک نوع تجاهل عارفانه، بدون ذکر کارکردهای دیگران در این زمینه، نفرت عمیق خود را نسبت به یعقوب، این فرزند دلیر و شجاع سیستانی، این پیشتاز نبردهای رهانی بخش و احیاگر زبان و فرهنگ فارسی دری کرده، با وارد کردن اتهام های چند خواسته از مقام آن قهرمان کم نظیر تاریخ کشور در میان مردم (ظ: پشتو زبانان) بکاهد، در حالی که فرزندان آگاه پشتون که خودم یکی از آنها هستم مقام یعقوب لیث و برادرش عمرو را کمتر از مقام میرویس نیکه و احمدشاه ابدالی نمیدانم و بنام و کارنامه های شان همانقدر مینازم که به کارنامه های خوب احمدشاه درانی می بالم.

من بدین باورم که کارنامه های ماندگار یعقوب لیث و عمرو اللیث را فرزندان آگاه سیستان و افغانستان و ایران هرگز فراموش نمیکنند. همین سه چهار روز قبل، یعنی روز هفتم جدی، در ایران بنام روز بزرگداشت زبان و فرهنگ فارسی دری نام گذاری گردید و بیش از یکصد ملیون باشندگان فلات ایران شامل (ماوراء النهر و افغانستان و بخشی از ترکیه و پاکستان) از یعقوب لیث رو بگرزاده سیستانی بخاطر احیاء این زبان سپاسگزاری کردند و این عمل شهامت آمیز او ثبت تاریخ ادب و فرهنگ زبان دری شد<sup>۱</sup>. روان آن بزرگ مرد شجاع شاد و پادشاه همیشه گرمی باد!

آقای جهانی خود میداند که در جغرافیای جهان نمیتوان کشوری را سراغ داد که مردم آن برای بدست گرفتن سرنوشت خویش، بدون از خود گذری و بدون دست بردن به شمشیر و قربانی دادن و قربانی گرفتن، موفق به تشکیل یک کشور مشخص شده باشد. پس برای نایل شدن به آزادی و تعیین سرنوشت خویش باید در هنگامه های سیاسی سهیم شد. سهیم شدن در هنگامه ها (مبارزات سیاسی) هدفی جز مغلوب کردن دشمن و کسب پیروزی نیست و وقتی دشمن مغلوب گردید، باید قدرت را بدست گرفت و بعد برای حفظ این قدرت عقل و خرد خود را بکار انداخت. نگهداشتن قدرت، ایجاب سپاه منظم و مقتدر را مینماید و طبعاً تشکیل و نگهداشتن یک چنین سپاهی، به مخارج و پول ضرورت دارد. در آن زمان که بجز مالیات های شرعی از مردم تحت قلمرو، دیگر مدرکی وجود نداشت، و مثل امروز نه صنایع ماشینی و تولیدات وجود داشت و نه صادرات و واردات و نه کمک های جامعه جهانی، فتوحات و لشکرکشی های برای تصرف قلمروهای بیشتر و غارت ملل مغلوبه، یگانه منبع تأمین چنین مخارج برای سپاه پنداشته میشد. و ذهنیت عامه اجرا و انجام آنرا برای ادامه زندگی ضرورت می پنداشت.

<sup>۱</sup> - ایرنا (خبرگزاری رسمی دولت ایران) نوشت که هفتم دیماه (هفتم جدی) روز زبان فارسی نام گرفت. قرن ها پیش ایرانی [سیستانی] وطن دوستی به نام یعقوب لیث صفاری دگر باره زبان فارسی را در ایران [در قلمرو حکومت صفاری] رسمی و در راه اعتلای آن کوشش بسیاری کرد تا این میراث کهن و گنجینه پرفروغ فرهنگ و ادب جهان، همواره جاوید و مانا بماند. ایرنا می افزاید که: یعقوب لیث در ۸۶۸ میلادی (قرن سوم هجری خورشیدی) پس از آزادسازی کرمان، پارسی را زبان رسمی همه ایرانیان اعلام کرد. این رخداد همزمان با هفتم دی در تاریخ ایران زمین است. پارسی دری که زبان شعرهای فردوسی، رودکی، حافظ، سعدی، خیام، جامی، مولوی و نظامی محسوب می شود به تدریج تکامل یافته است. این زبان فرزند پارسی میانه و نوه پارسی باستان به شمار می رود. (ارشیف اخبار آریانی ۲۸ دسمبر)

انگیزه لشکرکشیها برای تحقق اهداف نظامی و اقتصادی ویا مذهبی ، از همان آغاز نشر اسلام، جمع آوری غنایم از قبیل: زر و زیور و زن و برده و کنیز و اموال منقول ، سرزمین های مغلوب بوده است، و در صورت کشته شدن وعده رفتن به بهشت . این مضمون کلی تمام فتوحات از آغاز اسلام تا لشکرکشی های صفاریان و سامانیان و غزنویان و غوریان و بالاخره سلطان محمود و احمدشاه ابدالی به هند بوده است.  
من از تبصره بیشتر بر مقاله آقای جهانی در میگذرم و خواننده علاقمند را به خواندن این چند کارنامه زیر معطوف میدارم.

۱- اهداف نخستین یعقوب لیث پس از کسب قدرت، با این عبارت مشخص شده بود:  
« ما باعتقاد نیکو برخاستیم، که سیستان نیز فراکس ندهیم، و اگر خدای تعالی نصرت کند، به ولایت سیستان اندر فزاییم آنچه توانیم...»<sup>۲</sup>

با چنین هدف و نیتی است که یعقوب لیث مردم سیستان را به اتحاد و یک دلی فرا میخواند واز آنها نیروی عظیمی جنگی میسازد و با این نیرو، در مدت کوتاهی نه تنها سیستان، بلکه بست و قندهار، و غزنی و کابل و لغمان و بامیان و بلخ و هرات و سراسر خراسان (افغانستان) و فارس (ایران) را فتح و تحت فرمانروائی خود در می آورد و امپراتوری بزرگی تشکیل میدهد که مرزهای شمالی اش تا آمودریا میرسید و مرزهای جنوبی اش تا دریای عمان، مرز شرقی اش تا هندوستان و غربی اش تا دجله گسترده بود. در این قلمرو وسیع او از ۲۴۷ تا ۲۶۵ هجری حکم راند .

به سخن دیگر، توجه خاص یعقوب نسبت به استقلال ملی ، مردم سیستان را به متشکل شدن و همکاری های اجتماعی برانگیخت و روحیه ئی در آنها پدید آورد که در زیر لوای یعقوب لیث عیار، اسپان خود را در کنار دجله و در ساحل خزر و حاشیه جیحون آب دادند. این فتوحات و کشور گشائی ها یک اثر عظیم اقتصادی برای سیستان در برداشت یعنی با نرفتن کاروان های باج و خراج درهم و دینارهای سیستان و خراسان به بغداد و با آمدن اموال بسیار از کرمان و فارس و کابل و بلخ و خراسان به سیستان، یک تحول اقتصادی بزرگ در زرنج پدید آمد و کار بجای رسید که این شهر در قرنهای سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی) از بزرگترین شهرهای آسیا در شرق میانه بشمار میرفت و تنها اجاره بهای یکی از بازارهای آن که بنام «بازار عمرولیث» یاد میشد روزی هزار درهم بود .<sup>۳</sup> و عمرو این اجاره بها را برای مصارف بیت الله به مکه میفرستاد.

بدین گونه باید به کارهای بزرگ یعقوب لیث و برادرش عمروالیث در عمران و آبادانی شهر و شهروندان شان ارج نهاد و آنرا سرمشقی برای سایر رهبران وزعمای کشور توصیه نمود.

۲- دومین کار مهم یعقوب لیث این بود که زبان فارسی دری را بجای زبان عربی در دربار و قلمرو دولت صفاری رسمیت داد و با رسمیت بخشیدن زبان دری فارسی در دربار خود، نوشتن به زبان عربی را لغو کرد و از این طریق در جهت احیاء زبان و فرهنگ فارسی خدمت بزرگی به مردمان سیستان و خراسان و ماوراء النهر و فارس انجام داد و زبان فارسی دری را از نابودی نجات داد. محمدابن وصیف سگری ، رئیس دارالانشاء یعقوب نخستین کسی بود که بزبان فارسی دری شعر سرود.

غبار مینویسد که: " دولت صفاری (یعقوب لیث) نه تنها سلطه سیاسی عرب را بکلی از افغانستان برانداخت، بلکه در مقابل زبان عرب، زبان دری افغانستان را که بشکل محلی مانده بود و تحت نفوذ قوی عربی قرار گرفته بود، برکشید و آنرا بشکل زبان ملی و رسمی کشور قرار داد."<sup>۴</sup>

این عمل یعقوب در آن زمان با در نظر گرفتن قدرت دستگاه جبار بغداد و تعصب عرب نسبت به عجم یک کار سخت انقلابی بود که از توان هر کس دیگر پوره نبود.

۳- یعقوب که سرش از اندیشه های میهن پرستی و استقلال طلبی و داستانهای رشادت و مردانگی خاندان رستم و زال و سام نریمان پر و مشبوع بود، نخستین زعمی از سرزمین ما بود که پرچم استقلال و حریت عجم را در برابر سلطه دو نیم قرنه دستگاه خلافت بغداد به اهتزاز در آورد و قصد کرد تا دست خلافت عباسی را از امپراتوری صفاری کوتاه سازد. مؤلف تاریخ سیستان از قول یعقوب لیث میگوید: « یعقوب بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند، نینبی که با بوسلمه و ابومسلم و آل برامکه و فضل بن سهل با چندان نیکوئی که ایشان را اندر آن دولت بود، چه کردند؟ کس مباد که بر ایشان اعتماد کند.»<sup>۵</sup>

به عقیده بوسورت مستشرق انگلیسی « در سایه رهبری یعقوب و عمرو بن لیث، سگزیان پابرهنه و بی چیز، خلفای عباسی را گرفتار تنگنا و ناگزیر به دادن باج کردند و طاهریان اشرافی را از ولایتداری خراسان برداشتند. بر سراسر جنوب ایران تا اهواز و اصفهان استیلا یافتند و بلند پروازی های آنان تابد انجا رسید که بر آن شدند تا حاکمیت خود را در آن سوی آمودریا و سرزمین ماوراء النهر نیز گسترش دهند. از این گذشته، سلاحهای مسلمانان با چنان شور

۲- تاریخ سیستان، از پیام یعقوب لیث به عمار خارجی، ص ۲۰۳

۳- افغانستان بعد از اسلام، ج ۱ ص ۶۷۴

۴- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۵

۵- تاریخ سیستان، چاپ ملک الشعرا بهار، ۱۳۱۴ش، ص ۲۶۷

وگرمی از راه زمینداور و زابلستان به کابل و فراسوی آن برده می شد که تا آن زمان سابقه نداشته است.<sup>۱</sup> «  
۴- کار مهم دیگر یعقوب لیث، تأمین حاکمیت ملی و قطع ارسال باج و خراج سیستان و شهرهای بست و قندهار و غزنی و کابل و بامیان و بلخ و هرات و سایر سرزمین های تحت قلمرو صفاری به خلیفه بغداد بود. میزان مالیات های که با جبر و عنف از مردم سیستان هرساله گرفته میشد و به بغداد ارسال میگردد، بقول یعقوبی به ده میلیون درهم میرسید.<sup>۷</sup>

### ۵- نمونه ای از عدالت یعقوب لیث:

قصر یعقوب در شهر زرنج، خضراء یا چمنی داشت که یعقوب برای بارعام در آنجا می نشست تا مردم عرض حال و شکوای خود را بوی تقدیم کنند و او به داد دادخواهان می پرداخت. تاریخ سیستان داستان جالبی از عدالت و رسیدگی یعقوب را در این خضراء بیاد می دهد که هم دلچسپ است و هم کم نظیر.  
تاریخ سیستان مینویسد: روزی یعقوب در خضراء قصر خود برای بار عام نشسته بود، «مردی بدید به سر کوی سینک نشسته و سر به زانوی اندوه نهاده، اندر وقت حاجبی بفرستاد که آن مرد را پیش من آر، بیاورد گفت: حال بر گوی، گفت اگر ملک فرماید تا خالی کنند، فرمود تا مردمان برفتند. گفت: ای ملک حال من صعب تر از آن است که بر توام گفت. سرهنگی از آن ملک هر شب یا هر دو شب بر دختر من فرود آید از بام بی خواست من و از دختر، و ناجوانمردی همی کند و مرا با او طاقت نیست. گفت لاجول و لا قوه الا بالله چرا مرا نگفتی؟ برو به خانه شو، چون او بیاید اینجا بیا به پای خضراء مردی با سپر و شمشیر بینی با تو بیاید و انصاف تو بستاند، چنانکه خدای فرمودست ناحفاظان را. مرد برفت آن شب نیامد دیگر شب آمد، مردی با سپر و شمشیر آنجا بود با او برفت و به سرای او شد بکوی عبدالله حفص بدر پارس و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود، یکی شمشیر بر تارکش بزد و بدونیم کرد و گفت چراغی بیفروز چون بفروخت [گفت]: آیم ده، آب بخورد. گفت نان آور، نان آورد، بخورد. پدر نگاه کرد یعقوب بود خود به نفس خود. پس مرد را گفت: بالله العظیم که تابا من این سخن بگفتی نان و آب نخوردم و با خدای تعالی نذر کرده بودم که هیچ نخورم تا دل تو از این شغل فارغ کنم...»<sup>۸</sup>  
معلوم میشود که یعقوب برای گرفتن داد مظلوم از ظالم، دوشبانه روز روزه گرفته بود تا آنکه آنشب بافارغ کردن دل آن خانواده از این غصه بزرگ، روزه اش را در حضور خانواده متضرر باز کرد.

### ۶- توجه به موردینی :

یعقوب با اینکه شب و روز یک لحظه از جنگ آسایش نداشت و تمام مدت دوران قدرت را بر پشت اسب گذارند و در واقع موزه از پای بیرون نکرد، اما هرگز از عبادت خدای غافل نبود بگفته مولف تاریخ سیستان، یعقوب: «از باب تعبد اندر شبانه روز صد و هفتاد رکعت نماز زیادت کردی از فرض و سنت» از این جهت در تعمیر مساجد و بنای محل های خیریه و ترمیم قلاع و شارستانها کوشا بوده است. توفیق او در «به پا افگندن شارستان غزنین»<sup>۱۰</sup> به کمک برادرش عمرو و بنای دومین منار مسجد آدینه زرنج از روی (صفر) و تعمیر مسجدی در سیرجان کرمان و امثال آنها بس عجیب و شگفت مینماید و علاقه او را به دینداری به همراه جهانگیری نشان میدهد.  
۷- مردم کابل تا ۲۵۰ سال اول هجری، بارهبری رتبیل شاهان برهمنی در برابر لشکرهای اعراب مقاومت کردند و حاضر به پذیرش دین اسلام که دین رستگاری و درستی و رسیدن به خدا و بهشت تبلیغ میشد، نمیشدند، تا آنکه یعقوب لیث قدرت را در سیستان بدست گرفت و او در زمره فتوحات خود توانست در سال ۲۵۸ هجری دین اسلام را در کابل و لغمان تا مرزهای هندوستان نشر و پخش کند و تعدادی بت های زرین و سیمین از معابد بودائی این نواحی جمع نموده به دارالخلافه فرستد. پس باید مردم کابل بخاطر مشرف شدن به اسلام عزیز از یعقوب لیث ممنون و مشکور باشند؟

### ۸- توجه به حال مردم کم درآمد:

یعقوب همیشه رعایت حال مردم ناتوان و کم درآمد را داشت. او به پیشه وران و کشاورزان و طبقات پائین اجتماع که خود از ته آن برخاسته بود، بدیده عطوفت و مهربانی مینگریست و کسانی را که کمتر از پنجصد درهم درآمد داشتند، از دادن مالیات معاف کرده بود و حتی به آنها صدقه هم میداد.<sup>۱۱</sup> ولی متمولین و ملاکین بزرگ هرگز

<sup>۶</sup> - بوسورت، تاریخ سیستان. ص ۲۵۲

<sup>۱۰</sup> - حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، ص ۴۵۶

<sup>۸</sup> - تاریخ سیستان، ص ۲۶۵، ۲۶۶

<sup>۹</sup> - تاریخ سیستان، ص ۲۶۳

<sup>۱۱</sup> - گردیزی در شرح فتوحات یعقوب لیث مینویسد که «رتبیل را بکشت و پنجوانی بر خود بگرفت و از آنجا به غزنین آمد و زابلستان بگرفت و شارستان غزنین را بپا افگند...» (ص ۱۳۹ چاپ ۱۳۲۷ تهران) در تاریخ بهیقی نیز این مطلب آنجا که از سرازیر شدن سیلاب در شهر یاد شده آمده است.

<sup>۱۱</sup> - تاریخ سیستان، ص ۲۶۸

از آسیب مصادره او در امان نبودند بنا به گفته مؤلف تاریخ سیستان، یعقوب لیث « از باب صدقه هر روز، هزار دینار همی داد و از باب جوانمردی و آزادگی هرگز عطا کم از هزار دینار نداد. و ده هزار و بیست هزار و پنجاه هزار دینار و درم بسیار داد و پانصد هزار دینار داد عبدالله بن زیا در آن که نیز نزدیک او آمده بود.<sup>۱۲</sup> »

یعقوب برای تأمین زندگانی لشکریان خود جایداد مردمان متمول را ضبط میکرد و چنانچه از کلمات کوتاه برادرش عمرو که گفته بود: « پیه اندر شکم گنجشک نباشد، اندر شکم گاو گرد آید.<sup>۱۳</sup> » برمی آید که درآمد دیوانی را از متمولین و پولداران بدست می‌آورد، نه از فقرا و ناتوانان.

## ۹- مثالی از روش کار عمرو اللیث:

عمرو برادر یعقوب و جانشین وی روش و سیاست برادر را تعقیب میکرد و «هرگز ضعیف را نیازردی». بگفته گردیزی «عمرو شغل امارت خراسان را هرچه نیکوتر و تمام تر ضبط کرد و سیاستی چنان پیش گرفت چنانکه هیچکس بر آنگونه نگرفته بود. عمرو بس هوشیار و گریز و روشن‌رانی بود.»<sup>۱۴</sup> اقتدار عمرو مانند برادرش یعقوب باساس شمشیر تأمین میشد و بدان جهت بود که عمرو مجبور میگردید برای پیشرفت پلانهای جنگی خویش پول داشته باشد. عمرو این پولها را از طریق ضبط اموال متمولین و پولداران تهیه میدید و میگفت: «پیه اندر شکم گنجشک نباشد، اندر شکم گاو گرد آید.»<sup>۱۵</sup> و بنابراین وی این پیهها (پولها) را از شکم «پولداران» درمی‌آورد و بقول بار تولد، در خزینه‌ایکه باسیستم بسیار منظم اقتصادی اداره میشد، می‌انباشت.<sup>۱۶</sup>

تاریخ اشاره میکند که عمرو نخستین پادشاهی بود که امر داد نام خلیفه را از خطبه براندازند و در عوض نام خودش را بر منبرها ذکر کنند، دستگاه خلافت حکم تکفیر و لعن او را صادر کرد و هدایت داد در منابر خراسان وی را نفرین کنند.<sup>۱۷</sup>

به عقیده ابن خلکان «خراسان از دیرباز چون عمرو فرمانروای ماهر و زرنگ ندیده بود<sup>۱۸</sup>». در باره سیاست اداری عمرو گفته اند که باری سپاه عمرو از یکی از کوچه باغ‌های نیشاپور در حالی عبور میکردند که شاخه‌های پر از سیب از دیوار باغ در کوچه خمیده بود، عمرو بیکی از افراد خود دستور داد تا ببیند کدام یک از سپاهیان او دست دراز میکند و سیبی از درخت میکند و بعد به او اطلاع بدهد. سپاهیان از کوچه باغ گذشتند اما هیچ دستی بسوی سیبها دراز نشد. عمرو ازین نظم لشکریان شادمان گشت.

در همان نیشاپور گویند عمرو روزی به گردش بیرون شد، گریه کودکی از داخل یک باغ توجه او را به خود جلب کرد. عمرو پیش رفت و دید که کودک از مادرش میخواهد تا سیبی به او بدهد، اما مادر زیر بار کودک نمی‌رود. عمرو از مادر پرسید چرا از دادن سیب به کودک دریغ میکنید؟ مادر کودک که عمرو را نمی‌شناخت، جواب داد که تا هنوز مامورین مالیات این میوه‌ها را ندیده و مالیاتش را تعیین ننموده اند بنابراین نمیتواند به کودکش سیبی بدهد. عمرو از متانت این مادر مسرور شد و دستورات تا منبعده از باغ‌های میوه مالیات گرفته نشود.<sup>۱۹</sup>

همان روح تقوی و خداپرستی در برادر او عمرو نیز بوده است چنانکه او هم در دوره حکمروایی اش پنجصد مناره مسجد و هزار رباط (کاروان سرای) کرد و از جمله مسجد جامع شیراز را ساخت و مسجد جیرفت را بنا کرد که معروف است هر شب هزار شمع در شبستان آن فروخته میشده است.<sup>۲۰</sup>

آیا این همه کارها از نظر اجتماعی کارهای مفید و عام المنفعه نبودند و مردم آن را نمی‌پسندیدند که آقای جهانی میفرمایند که آنها هیچ کار مثبتی جز جنگ برای توسعه قلمرو خود و غارت خزانه‌ها و از دیاد برده‌ها نکرده اند. در عین حال، باید متوجه بود که نمیتوان با معیارهای قرن ۲۱، در باره عملکرد دولتمردان و رهبران وز عمای چندین قرن قبل از امروز بدرستی قضاوت کرد، زیرا، بسیاری از اعمالی که امروز ما به آن به نظر بداخلاقی و غیر انسانی مینگریم، و آنرا نقض صریح حقوق بشر میدانیم، در گذشته‌های تاریخی، بنابر ذهنیت عامه و همان عصر، بجا و روا و مشروع ارزیابی میشده اند.

پایان ۱/۱ / ۲۰۱۴

<sup>۱۲</sup> - تاریخ سیستان، ص ۶۳

<sup>۱۳</sup> - تاریخ سیستان، ص ۸۶

<sup>۱۴</sup> - ابن اثیر الکامل، ج ۷، ص ۱۷۰ (بحواله تاریخ سیستان ص ۲۶۳ ح ۱)

<sup>۱۵</sup> - تاریخ سیستان، ص ۲۶۸

<sup>۱۶</sup> - بار تولد، ترکستاننامه، ج ۱ ص ۴۷۵، تاریخ اجتماعی و سیاسی آسیای مرکزی، ترجمه پوهاند زهما ص ۷۶ ببعده،

<sup>۱۷</sup> - بار تولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی ترجمه زهما، ص ۸۱.

<sup>۱۸</sup> - لشکریان صفاری از بوسورت، ترجمه همایون، مجله آریانا سال ۱۳۴۶، ص ۵۰ شماره اول و دوم

<sup>۱۹</sup> - اخلاق ناصری، ص... (زیر نام عمرو لیث دیده شود)

<sup>۲۰</sup> - یعقوب لیث، ص ۲۹۹